



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - مقام دوم: شبهه مصداقیه -
تنبیه دوم: احراز مصداق با اصل در شبهه مصداقیه - ادامه بررسی
کلام محقق خراسانی
سال سیزدهم
تاریخ: ۶ دی ۱۴۰۰
مصادف با: ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۴۳
جلسه: ۵۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در تنبیه دوم پیرامون این مطلب بود که اگر ما نتوانیم در شبهه مصداقیه به اصالة العموم که یک اصل لفظی است استناد کنیم و به عموم عام تمسک کنیم آیا اصلی وجود دارد که اولاً در مورد افراد مشکوک، مصداق را برای ما احراز کند و ثانیاً آن را مشمول حکم عام قرار دهد یا خیر؟

محقق خراسانی به استناد استصحاب و نیز استصحاب عدم ازلی فرمودند ما هم می‌توانیم مصداق را احراز کنیم و هم می‌توانیم آن فرد مشکوک را بعد از احراز داخل در عنوان عام قرار دهیم. استصحاب عدم ازلی نیز همین اقتضا را دارد، اگر یک فردی حالت سابقه متیقنه داشت از راه استصحاب این دو مطلب را ثابت می‌کنیم و اگر حالت سابقه متیقنه نداشت از راه استصحاب عدم ازلی این را به سرانجام می‌رسانیم. گفتیم این بیان و سخن محقق خراسانی می‌بایست مورد بررسی قرار بگیرد.

در فرضی که فرد مشکوک و مشتبه حالت سابقه متیقنه داشته باشد بحثی نیست. ما در آن بخش با محقق خراسانی مخالفتی نداریم، یعنی با استصحاب می‌توانیم این فرد را احراز کنیم و حکم عام را شامل آن بدانیم.

اما در جایی که حالت سابقه متیقنه ندارد آیا می‌توان به استصحاب عدم ازلی تمسک کرد یا خیر؟ برای اینکه این مطلب روشن شود عرض کردیم مقدماتی لازم است ذکر کنیم. دو مقدمه را دیروز بیان کردیم:

مقدمه اول راجع به اقسام چهارگانه یا پنج‌گانه قضیه از حیث وجودی بودن یا عدمی بودن موضوع یا محمول بود و اینکه در کدام یک از این اقسام پنج‌گانه ما نیازمند وجود موضوع هستیم و در کدام نیستیم.

در مقدمه دوم نیز گفتیم بعد از آمدن مخصص سه احتمال در قضیه‌ای که متکفل بیان حکم عام بود، داده می‌شود یعنی قضیه مشتمل بر عام بعد از آمدن مخصص تنها می‌تواند یک قضیه موجهه معدوله المحمول باشد یا یک قضیه موجهه سالبة المحمول و اینکه این قضیه تبدیل به یک قضیه سالبه محصله شود را نفی کردیم.

بررسی کلام محقق خراسانی

بر اساس این دو مقدمه می‌آییم سراغ مطالبی که محقق خراسانی گفتند. مثال عمده‌ای که در استصحاب عدم ازلی ذکر شده است مربوط به قرشیة و عدم قرشیة بودن مرأه است. قرشیة و عدم قرشیة به وجود مرأه مربوط است. زیرا زنی که در خارج موجود است یا قرشی است یا غیر قرشی، مثل عدالت یا فسق، بالاخره شخصی که در خارج موجود است یا متصف به عدالت می‌شود یا متصف

به فسق. حال ما اینجا یک دلیل عام داریم که بر اساس آن هر زنی تا پنجاه سالگی می‌تواند دم حیض داشته باشد. پس موضوع قضیه مشتمل بر عام عبارت است از مرأة موجود در خارج؛ دلیل مخصص نیز زن قرشیه را تخصیص زد و به مقتضای آن زنی که قرشی باشد تا شصت سالگی می‌تواند دم حیض ببیند.

با ملاحظه این دو دلیل مراد جدی گوینده از قضیه اول یکی از دو احتمالی است که در مقدمه دوم گفتیم:

احتمال اول: قضیه «المرأة تری الدم الی خمسين» بعد از آنکه مخصص می‌آید، دایره مراد جدی متکلم از این قضیه محدودتر می‌شود. و به یک قضیه موجهه معدولة المحمول تبدیل می‌شود، بر اساس این احتمال کأنه مراد جدی متکلم این است «المرأة اللآ قرشیه تری الدم الی خمسين» زیرا دلیل مخصص می‌آید، در تطابق مراد جدی و استعمالی تصرف می‌کند. محمول اینجا مشتمل بر یک جزء عدمی می‌شود مثل اینکه گفته می‌شود زید «لا عالم»، «زید لا قائم» این «لا عالم» و «لا قائم» وصف می‌شود یعنی توصیف می‌کند زید را، اینجا نیز کأنه مرأة توصیف می‌شود به لا قرشیه. این یک احتمال که این تبدیل می‌شود به یک قضیه موجهه معدولة المحمول.

احتمال دوم: این است که تبدیل شود به یک قضیه موجهه سالبة المحمول، یعنی کأنه گفته شده است «المرأة التي لا تكون قرشیه» سالبة المحمول، قضیه‌ای است که محمولش یک قضیه سالبه است، زنی که لا قرشیه باشد تری الدم الی خمسين. چه احتمال اول باشد و چه احتمال دوم، به هر حال بر اساس مقدمات گفته شده نیازمند وجود موضوع در خارج است، یعنی این زنی که در خارج موجود شده، اگر لا قرشیه باشد تا پنجاه سالگی خون می‌بیند.

دو تصویر در جریان استصحاب عدم ازلی

حال اینجا سؤال این است که اگر بخواهد استصحاب عدم قرشیه شود، این چگونه جریان پیدا می‌کند تا حکم عام شامل آن شود؟ استصحاب عدم ازلی با توجه به این دو احتمال در قضیه اول که مشتمل بر حکم عام است، چگونه می‌خواهد جریان پیدا کند؟ دو تصویر می‌توانیم برای این استصحاب اینجا ذکر کنیم، ما با توجه به توضیحی که درباره مرأة قرشیه و غیر قرشیه دادیم، می‌خواهیم ببینیم اینجا استصحاب عدم ازلی چگونه جریان پیدا می‌کند؟

تصویر اول

یک احتمال این است که عدم قرشیه به عنوان یکی از عوارض ماهیت، استصحاب شود و یک احتمال این است که ما این را به عنوان یکی از عوارض وجود بخواهیم استصحاب کنیم. توضیح اینکه:

عرض بر دو قسم است: ۱. عرض ماهیت، ۲. عرض وجود.

عرض ماهیت عرضی است که معروض آن نفس ماهیت است، مثل زوجیت نسبت به اربعه، زوجیت عارض بر ماهیت است و معنای آن این است که با قطع نظر از وجود اربعه اگر تقرر و ثبوتی برای اربعه در نظر گرفته شود، این زوجیت بر آن عارض می‌شود، به عبارت دیگر عرض ماهیت متوقف بر وجود ذهنی و خارجی نیست، اگر ماهیت وجود ذهنی و وجود خارجی هم پیدا نکند باز از ماهیت جدا شدنی نیست. اگر برای ماهیت یک تقرر و ثبوتی در نظر بگیریم ولو اساسا لباس وجود نپوشد، نه وجود ذهنی و نه وجود خارجی، این بر آن عارض می‌شود.

عرض وجود یعنی آن عرضی که عروضش متوقف بر وجود معروض است. تا آن معروض وجود پیدا نکند این نمی‌تواند بر آن عارض شود، مثل عروض سواد و بیاض بر جسم، سواد و بیاض تنها زمانی بر جسم می‌تواند عارض شود که این جسم موجود شود یا به وجود ذهنی و یا به وجود خارجی.

اینجا ما تارة عدم قرشیة را نسبت به زن می‌خواهیم به عنوان عرض ماهیت در نظر بگیریم و اخری به عنوان عرض وجود.

۱. اگر بگوییم عدم قرشیة از عوارض ماهیت مرأة است قطعاً استصحاب عدم ازلی جریان پیدا نمی‌کند، زیرا ما چنین حالت سابقه متیقنه‌ای را نمی‌توانیم برای ماهیت این زن تصور کنیم. من این را در مثال زوجیت و اربعه ذکر کنم. اگر ما شک کنیم اربعه اتصاف به زوجیت دارد یا ندارد، نمیتوانیم بگوییم ماهیت اربعه قبلاً در یک زمانی اتصاف به زوجیت نداشت، الان شک داریم که آیا زوج است یا نه؟ آنگاه استصحاب کنیم آن زوجیت را. زیرا اگر زوجیت باشد این عارض بر خود ماهیت است، آنوقت ما چطور می‌خواهیم یک حالت سابقه متیقنه‌ای را در عوارض مشکوک یک ماهیت فرض کنیم؟ بالاخره اگر این زوجیت لازمه ماهیت است، در همه ظروف تقرر و ثبوت ماهیت وجود دارد، یعنی ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم بین این ماهیت و این عرض تفکیک کنیم. وقتی اینها از هم انفکاک ناپذیر است معنا ندارد بگوییم این یک زمانی اتصاف به این عرض نداشت، الان شک می‌کنیم بعد استصحاب می‌کنیم عدم اتصاف را. پس در مورد عرض ماهیت اصلاً معنا ندارد بخواهیم استصحاب عدم ازلی کنیم. بالاخره اگر عدم قرشیة از عوارض ماهیت مرأة باشد اینها به هیچ وجه از هم تفکیک نمی‌شوند، در هیچ ظرفی ولو ظرف تقرر ماهیت بدون لحاظ وجود خارجی و وجود ذهنی، اینها جدشدنی نیستند که ما شک کنیم و استصحاب آن را جاری کنیم.

۲. اگر عدم قرشیة را از عوارض وجود مرأة بدانیم، یعنی بگوییم زمانی که زن موجود می‌شود این اتصاف تحقق پیدا می‌کند، مثل همین مسئله قرشیة نسبت به زن. قرشیة همانطور که گفتیم قطعاً لازمه ماهیت مرأة نیست، اگر یک زنی بخواهد متصف به قرشیة شود تنها زمانی می‌تواند اتصاف پیدا کند که موجود شود، زنی که موجود نیست معنا ندارد که اتصاف به قرشیة پیدا کند. حال اگر در مورد یک زنی شک کنیم که قرشی است یا غیر قرشی، اینجا طبق نظر برخی هیچ منعی از نظر استصحاب عدم قرشیة وجود ندارد. به این بیان که می‌گوییم ماهیت زن قبل از اینکه به وجود اتصاف پیدا کند قرشی نبود، اتصاف به قرشیة نداشت، زیرا اساساً قرشیة مربوط به وجود است نه ماهیت، حال بعد از آنکه وجود پیدا کرده، شک می‌کنیم که آیا اتصاف به قرشیة پیدا کرده یا خیر؟ عدم اتصاف به قرشیة را استصحاب می‌کنیم. این یک تصویری است که برای استصحاب عدم ازلی قرشیة مرأة ممکن است ارائه شود.

بررسی تصویر اول

این تصویر محل اشکال است. زیرا مبتنی بر پذیرش اصالت برای ماهیت است در حالیکه ماهیت من حیث هی لیست الاهی، اصلاً ماهیت منشأ اثر نیست، اصالت ندارد، چیزی نمی‌تواند برای آن یا از آن سلب شود یا اثبات شود. اینکه ما می‌گوییم ماهیت قبل از آنکه وجود پیدا کند ثبوتی دارد این اصلاً غلط است، معنا ندارد ما یک چیزی را از ماهیت به عنوان خودش سلب کنیم و بعد آن را استصحاب کنیم. به عبارت دیگر ما یک چنین قضیه متیقنه‌ای نداریم که «ماهیت هذه المرأة لم تمكن قرشیة قبل الولادة» حال بعد از ولادت شک می‌کنیم در قرشیة، استصحاب می‌کنیم عدم قرشیة را. اصلاً خود این قضیه متیقنه مردود است، اینکه ماهیت هذه المرأة لم تكن قرشیه، این باطل است، ما اصلاً چیزی را نمی‌توانیم برای ماهیت ثابت بدانیم یا از آن سلب کنیم.

ان قلت

اگر ماهیت هیچ تقرری نداشته باشد و نتوانیم هیچ حکمی را برای آن ثابت کنیم پس تکلیف لوازم ماهیت چه می‌شود؟ بالاخره یک اموری به عنوان لوازم ماهیت شناخته می‌شوند که از ماهیت به هیچ وجه منفک نیستند مثل زوجیت نسبت به اربعه، مگر شما نمی‌گویید الاربعة زوج، پس لوازم ماهیت طبق این بیان باید همه کنار گذاشته شود، زیرا لازم ماهیت یعنی آن چیزهایی که از ماهیت جدا شدنی نیست و برای ماهیت ثابت است. ما این همه ماهیت داریم که لوازم دارند و لوازم اینها را معمولا می‌پذیریم و بیان می‌کنیم و به آنها گاهی استدلال می‌کنیم.

قلت

به طور کلی اگر چیزی به عنوان لازم ماهیت شناخته شود معنایش این است که لو فرض للماهية تقرر (یعنی غیر از مسئله وجود ذهنی و وجود خارجی) اگر برای ماهیت یک تقرر و یک ثبوتی فرض شود، این لازم بر آن عارض می‌شود در حالیکه ما اینجا نه وجود ذهنی داریم و نه وجود خارجی، موجود نشده تا بخواهد چنین چیزی بر آن بار شود. اگر می‌گوییم الاربعة زوج و زوجیت را به عنوان لازم ماهیت اربعه می‌شناسیم این به صورت تعلیق است، یعنی اگر اربعه دارای تقرر و ثبوتی باشد، به غیر از وجود ذهنی و خارجی، چنین عرضی حتما همراه آن است.

پس تصویر اول برای استصحاب عدم ازلی به این ترتیب مخدوش است.

تصویر دوم

تصویر دیگری که برای استصحاب عدم ازلی می‌توانیم ذکر کنیم این است که ما آن قضیه‌ای که مشتمل بر عام است، را به عنوان یک قضیه سالبه محصله در نظر بگیریم. زیرا در قضیه سالبه محصله همانظوری که گفتیم، هم می‌توانیم فرض وجود موضوع کنیم و هم با انتفاء موضوع سازگار است، یعنی سالبه محصله کانه دو مصداق دارد، معنای سالبه محصله این نیست که حتما موضوع نباید داشته باشد، بلکه هم می‌تواند موضوع داشته باشد و هم می‌تواند موضوع نداشته باشد.

اگر این احتمال را در اینجا در نظر بگیریم که بعد از آمدن مخصص قضیه اول ما مبدل می‌شود به یک قضیه سالبه محصله، یعنی کانه متکلم از «اکرم العلماء» اراده کرده که لیس بواجب اکرام علمایی که فاسق هستند، حالا مضمونش شبیه این است. اگر استصحاب عدم ازلی را در رابطه با یک قضیه سالبه محصله در نظر بگیریم حتما نیاز به یک قضیه متیقنه داریم و یک قضیه مشکوکه. در هر استصحابی اینطور است، قضیه متیقنه ما اینجا چیست؟ حتما در قضیه متیقنه موضوع منتفی است، زیرا این مرأة قبل از تولد که وجود ندارد، ما اگر می‌خواهیم «لا قرشیه» را اینجا استصحاب کنیم باید بگوییم «هذه المرأة لم تكن قرشیه» و مسئله را از عوارض ماهیت خارج کنیم و آن را ببریم در عالم وجود، لکن به صورت یک قضیه سالبه محصله این را بیان کنیم. پس قضیه متیقنه اینطور می‌شود «هذه المرأة لم تكن قرشیه» بعد بیاییم این قضیه‌ای که به صورت سالبه به انتفاء موضوع بود را استمرار دهیم و بعد از وجود آن را تبدیل کنیم به یک قضیه‌ای که سالبه به انتفاء محمول می‌شود. اگر قبل از ولادت می‌گفتیم «هذه المرأة لم تكن قرشیه» این سالبه به انتفاء موضوع بود، حال که موجود شده شک داریم آن عدم قرشیه که قبلا ثابت بود الان نیز ثابت است یا نه؟ استصحاب می‌کنیم عدم قرشیه را ولی الان دیگر موضوع منتفی نیست، الان موضوع موجود است و سلب قرشیه از او به عنوان محمول صورت می‌گیرد، «هذه المرأة لم تكن قرشیه قبل ولادتها» زیرا قبل از ولادت موجود نبود، پس «هذه المرأة لم تكن قرشیه» سالبه است ولی سالبه

به انتفاء موضوع، الان که موضوعش وجود پیدا کرد ما شک می‌کنیم آن عدم قرشیة برای او ثابت است یا خیر؟ استصحاب می‌کنیم و می‌گوییم الان نیز قرشیة نیست ولی الان موضوع موجود است و نفی قرشیة از این زن به اعتبار محمول است، یعنی می‌شود یک قضیه سالبه به انتفاء محمول.

پس استصحاب عدم ازلی درباره عدم قرشیة این زن را به این ترتیب درست می‌کنیم که مشکلی پیش نیاید. این تصویر دیگری است که برای استصحاب عدم قرشیة.

بررسی تصویر دوم

به این تصویر نیز اشکال شده است، این تصویر نیز قابل پذیرش نیست:

اشکال اول

اینجا قضیه متیقنه و مشکوکه ما یکی نیستند. در استصحاب اتحاد قضیتین شرط اصلی است، قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه هم از جهت موضوع و هم از جهت محمول باید یکی باشند تنها اشکال در مسئله زمان است، یکی مربوط به زمان گذشته است و یکی مربوط به زمان لاحق که منشأ شک و تردید شده است که اینجا این ملاک نیست. در استصحاب عدم قرشیة المرأة ما یک قضیه‌ای داریم که این قضیه یک قضیه سالبه بوده، «هذه المرأة لم تكن قرشية» و موضوعش نیز منفی است زیرا سالبه به انتفاء موضوع است، می‌گوییم این امرأة قرشیه نبود زیرا اصلاً امرأة نبود که بخواهد قرشیه باشد، وقتی می‌آییم سراغ قضیه مشکوکه، در قضیه مشکوکه موضوع المرأة الموجودة است، پس کانه موضوع در این دو قضیه متفاوت است. در قضیه اول «المرأة غیر موجوده» بود، در قضیه دوم موضوع «المرأة الموجودة» است و این یک اشکالی اساسی به استصحاب عدم ازلی است، نه فقط در خصوص اینجا، همه جا این مشکل است که بالاخره موضوع در قضیه متیقنه امرأة غیر موجود است و موضوع در قضیه مشکوکه امرأة موجوده و این باعث می‌شود اتحاد بین القضیتین که رکن استصحاب است از بین برود، خود مستدل نیز اینجا اشاره کرد که قضیه متیقنه سالبه به انتفاء موضوع است و قضیه مشکوکه سالبه به انتفاء محمول، این درست است، سالبه هم با انتفاء موضوع می‌سازد و هم با انتفاء محمول در این بحثی نیست، اما بحث در این است که آیا این دو قضیه که هر دو سالبه محصله هستند، ولی آیا واقعا اتحاد هم دارند؟ صرف اینکه ما تصویر کنیم یک قضیه سالبه محصله را در اینجا، این موجب اتحاد دو قضیه نمی‌شود. بنابراین نمی‌توانیم از این راه نیز استصحاب عدم ازلی را ثابت کنیم.

اشکال دوم

از مسئله اتحاد قضیتین که بگذریم یک مشکلی اینجا وجود دارد و آن اینکه اصل مثبت می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»